



شهاب، در فرار از قرن دل مرده به آسمان کوبید، گفت:  
 «که امشب بزم عباس است در عرش-و دویال»  
 آسمان، سرد از عطوفت باران لرزید، گفت:  
 «و باید اختری باشد که قلب سرد من گرم و سیاهی روشنی یابد»  
 کهکشان، خوابیده با ساز و نوای هرشب ناهید، خندید:  
 «که امشب اطلسی دارد که در آغوش مهتاب است»  
 (۱) اطلس

زمزمه‌های مرموز آسمان، چهره معصوم خود را نقاشی می‌کند بر گوشه اوراق تاریخی که چون برق شهاب در آغاز روشن است و در عمری به کوتاهی یک پلک می‌گذرد از پیش چشمان بیدار و آن پس خاموش می‌شود، بر قلب آسمان می‌نشیند و به دیگر خاطرات سیاه و سپید آسمان روز و شب می‌پیوندد. چند شبی است که آسمان عمر به زمزمه سپری کرده است ولی مگر در نجوای بی پروای خود با ستاره، یا خورشید و یا مهتاب چه می‌گوید که سرخی لب‌خند می‌نشیند بر سقف بلند زمین و روشن می‌کند عرصه خاکی زادگاه آدم را. چه می‌گوید که افلاک گوش تیز کرده است تا بشنود حکایت شیرینی که مهتاب را به اندیشه پرواز کشانده است و خورشید را به آرزوی آتش. کس نمی‌داند در این تاریکی تردید معمای آسمان‌ها را که هم دوش باد به عالم می‌آید. خاموش اند جمله آنان که می‌دانند ولی اگر آسمان می‌دانست که امشب را سقف سرزمینی

## شمیم ابوفاصل

به مناسبت ولادت حضرت عباس  
 مریم راهی



شده است گرم با نامی گرمتر از نفس‌های زودگذر شهاب، شاید چیزی می‌گفت و جهانی را می‌رہاند از خیال باطل که او از چه روی می‌خندد و بهانه غیبت می‌آورد پی در پی. ترس، همسایه دیرین تردید است ولی نه، آسمان داناست. هرچند دل مرده ولی می‌داند که کویری دارد در زیر نگاه، در دور دستی نزدیک و می‌داند که سایه می‌افکند بر کدامین دیار و می‌شناسد آداب رفتار را با شب تار. می‌داند که درنگ‌ها جایز نیست و پریها و زمزمه‌گری می‌کند در گوش شنوای اختر. در این میان ناهید چشم گشوده است. آری صبر عزیز است و صابر بیشتر ولی ناهید اختیار به باد سپرد آن لحظه که سحر سلام کرد به خاک، تپه‌ای از صبر، پاورچین به سوی آرامگاه آسمان می‌رود در شب، که دیده نمی‌شود در تاریکی و آسمان می‌داند که ناهید غایب است تا فردا. غافل است آسمان و به پیش می‌رود ناهید تا به همسایگی ماه، آنجا که مرکز غوغاست و شور زمزمه برپا. گوش می‌سپارد به خیال آسمان و سرود شادی بخش آن بر صحنه‌ی دوران. مرحبا که ناهید می‌شوند صدای درهم آسمان مشتاق را از لایه لای واژگان مرموز آسمانی، چه سروری دارد ناهید که معنای تجوای آسمان را می‌داند و آن تاریخی است که پیامی خوش دارد برای شهر رسول و ناهید متحیر است! دیگرهای پیش که قصه عشق دو فرشته در زمین عیان بود به خلق، ناهید نیز می‌دانست و می‌دید و می‌شنید هر عصر. فرشته بر زمین بود ولی نه پای در زمین داشت و نه دل که همه محو آسمان بود و بالاتر. ناهید می‌فروخت جایش را گاه به فرشته و او سرخوش از ایثار ناهید، دعا می‌خواند و رخساره‌اش را می‌شست در حوض کوثر.

شب است

و ماه آرام، ستاره دیدنی، آسمان بی یار.

روز است

و آسمان روشن، خورشید مغرور، راه دشوار

فرشته نور می‌فروشد به شهر

و چشم هر عابد یکتا پرست چون ماه

نور از انگشتی اهل خانه می‌گیرد

خانه آرام و شهر آرام

فرشته درخانه و اهرمن برپام

دیو بدکردار کافر

مستانه، خرسند و بی شرم

آتش بردست

می‌سوزاند خانه را در التماسی سرد

و می‌خواهد آرام در خیالی، در وهم

خانه می‌سوزد اکنون

و آتش می‌تراود از سرانگشت خشم تا ماه

خانه تب دار ناله‌ای سرد است

و فریاد می‌زند:

شمع

مدتی است که شیر خدای خانه، در سوگ است و نوا در چاه می‌خواند، تنگ. نوا از دل تنگ برمی‌آید و بر باریکه تاریک چاه می‌نشیند. اهل خانه درماند اند و اندوه فرشته مانده بر دل‌های آن‌ها. شهر در خلوتگاه تنهایی هر شب آشک می‌ریزد که فرشته رخت برگرفته است از این دنیا. ولی مگر می‌شود دنیایی چنین غدار. نه، فرشته اگر رفته است فرشته‌خو باقی است. فاطمه نیست و فاطمه (۲) ای دیگر پای بر سرای روحانی فرشته می‌گذارد. فاطمه است او و ام‌البین گویند که دل نلرزد از نام همنامش با فرشته. دست بر پیشانی گرم پسر (۳) می‌گذارد نو عروس خانه مولا. تب دارد گویی. آری در دامان می‌گذارد و چون فاطمه، فاطمه می‌شود طفل نازک فرشته را. مدینه نیز ستایش می‌کند خالق زیبایی‌ها را در آینه راستین باطن و تحسین می‌گوید خلق نیکوی ام‌البین را. خانه دیگر نمی‌گیرد و اهل خانه دلشاد است از قدم‌های آهسته پیوند که بر لطافت احساس‌شان راه می‌رود. شهر آهسته می‌خواند ترانه مولود شبی دیگر را. شبی در ماهی در همسایگی رمضان، و ماه شب نو شاهد میلاد مولود خانه است. چهار شب است که ماه از هلال نو سر برآورده و مدام مرغان زمان را می‌شمارد به اعداد نجومی آسمان. سال‌ها برایش گذشته است و حال در چهارمین شب هلول، شهر را می‌بیند که آذین کرده‌اند آن را به انفاس پاک ملائک. بر سر هر کوچه شهر، رسولی می‌بیند بیدار که لوایی دست به سوی خانه مولا اشاره

می‌کند. ماه سر از آستین خواب به در می‌آورد و می‌خندد و این نشانه میلادی دیگر است که تاریخ را مزین می‌کند دیگر بار. میلاد پرشکوه مولود علی و ام‌البین. و او کیست؟ کیست که در گوش فلک نامی فریاد می‌زند و شهر می‌شود و آسمان می‌خندد؟ کیست که ایستاده است در شب و جهان او را می‌نگرد؟ تهنیت، او مولودی است که در دستان پاک حیدر است اکنون و می‌شوند نوای ملکوتی اذانی برگوش و اقامه‌ای برگوش دیگر. سر صاف الله اکبر است که خوشامد اوست به جهان، جهانی مطهر چون ضمیر هشیارش. نامش چیست؟ سحر پرسید از ام‌البین. و مرتضی گفت آهسته با آهنگی خوش که او عباس است، عباس. هم نام عمومی مولا است مولود که از شجاعتش ترس بر هیبت اهریمن می‌افتد و عبوس بر چهره‌هاشان از بیم. (۴) عباس است و علی پدرش، علی پدر و حسین برادرش. مولای مؤمنان مدینه برآسمان می‌نگرد تا خدایش را با جان سپاس گوید، لوح آبی آسمان را می‌بیند که نقش خط فرشتگان بر اوست: «سلام بر تو ای بنده شایسته خدا، مطیع امر خدا و رسول او، مطیع امیرالمؤمنین و حضرت حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیهم». (۵) و شکر می‌گوید خدایش را. رو به جانب خانه می‌کند، کوچه‌های مدینه را می‌بیند و دخت پیامبر را که در گوشه‌ای از شب، مولود را در آغوش دارد و تهنیت می‌گوید، بر لب، باغی از لبخند دارد و در دل، عشق علی و آل علی و این به وضوح آشکار است. حیدر تسبیح سبحان الله بردست می‌گیرد و می‌خواهد که فاطمه تبرک کند آن را با دستان بهشتی‌اش. آری امشب راه آسمان باز است. شبی که مدینه بیست و شش ساله است و غنچه نوشکفته‌ای در دامان تمنای آن خفته، او خفته است و علی دستان معصوم او را می‌بوید که دست نیست، بال است که ذات اقدس عطایش کرده است. و تاریخ روزی خواهد فهمید سز بال‌های عباس را و اینکه از چه روی است که دو کس پال دارند از میان آدمیان جهان، که یکی مولود امشب است و دیگری جعفر (۶)، طیاری که او نیز وام دار بال‌هایی بود مقدس که در راه خدایش قربانی کرد. در پیکار موته. و عباس ماه بنی هاشم که چون ملائک درگذر از آسمان‌ها بال دارد و بال می‌گستراند در سیر عوالم اقدس، قربانی می‌کند آن‌ها را در پیکار کربلا. ولی کاش ناهید این را نمی‌فهمید که اندکی زود است غم، برای شادی نو ظهور خانه‌ای که میزبان خدا شده است. سال‌ها می‌گذرد چون بادی که از سبزی باغ بگذرد و عباس، طیار آسمان‌ها فضائل گیتی بردست گرفته است و به دور آسمان‌ها مدینه می‌گردد. او فخر بنی هاشم است و علی. او پدر فضائل است و پسر حیدر. چشم که به جهان خدایش گشوده است فاطمه را دیده و علی را، و شنیده است نوایی خوش را در گوش که نوری را نازل کرده است از آسمان بر قلب پاکش و حال او میزبان آن نور است تا موعود محشر. و عجبا، که ناهید هنوز در آسمان است برخلاف طبیعت و چشم گره کرده است و می‌نگرد دریای آبی اهل خانه را که گاه به ساحلی می‌نشیند ایمن و گاه طوفانی کافر گردبادی سهمگین می‌شود برای موج‌های غلطان آن. ناهید در پنجره سیاه شب نشسته بود به انتظار روزی روشن، با ستاره‌ها بازی می‌کند اما هراسان. دل و جان به نوای هر روز مدینه گره کرده است و ماه سال‌هاست که می‌داند کسی زخمه‌ای بر چنگ ناهید زده است و ناهید می‌داند که چنگ و زخمه از کیست که موسیقی آهنگین اقمار را برایش تکرار می‌کند به شماره و با غنا. او چشم برخانه مولا دارد و ترس از شمارش روزها. از چهارده (۷) می‌ترسد و زمان را از یاد برده است. عباس در خانه است و در خیال، چشمه روشنی از آب می‌بیند. چشمه سراب نیست، عباس می‌بیند آن را و ناهید هم، علقمه است شاید که این العجائب را می‌خواند.

افسوس که عقل نمی‌فهمد که روز به بالین ماه آمد و خدا حرفی می‌زند، ناهید نفهمید!

پی‌نوشت‌ها:

۱. یکی از القاب حضرت عباس به معنای شجاعت، شجاع.

۲. فاطمه کلایه (ام‌البین) از خاندان کلایه.

۳. چهره درخشان قمر بنی هاشم. تألیف علی ربانی خلخالی، ص ۵۹، به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (گویند همان روز که ام‌البین پای در خانه

حضرت علی (علیه السلام) گذاشت، حسین هردو مریض بودند. ام‌البین خود را به بالین

آن دو عزیز رسانید و همچون مادری مهربان به پرستاری از آنان پرداخت.)

۴. این عبارت معنای لغوی عباس می‌باشد.

۵. زیارت ابوالفضل العباس (علیه السلام) منقول از امام صادق (علیه السلام).

۶. جعفر طیار که دستانش در جنگ موته قطع شد.

۷. حضرت علی (علیه السلام)، چهارده سال پس از تولد حضرت عباس (علیه السلام) به شهادت رسید.